

آبخوست قهوه‌خانه: فضایی مردانه از کلام در سفرنامه‌ها

ایلمیرا دادور (استاد ادبیات تطبیقی دانشگاه تهران)¹

چکیده

وستفال در نظریه نقد جغرافیایی خود شهر را تشکیل شده از آبخوست یا جزایری می‌داند که از کنار هم قرار گرفتن آنها شهر به صورتی که از آن شناخت وجود دارد پدید می‌آید. از طرفی، در مطالعات گسترده ادبیات تطبیقی، سفر و سفرنامه‌نویسی همواره راهگشای شناخت «دیگری» بوده است. مسافران نویسنده تصویرگران زندگی، فرهنگ، باورهای حاضر در بطن زندگی، یا فضاهای برآمده از زندگی روزمره «دیگری» اند؛ فضاهایی ویژه که بنا به نیاز جامعه موردنظر، کارکرد ویژه‌ای نیز داشته و دارند. هدف این مقاله پرداختن به یکی از این فضاهای شرقی، یعنی قهوه‌خانه است. فضایی که در مشرق‌زمین هم فضای کلام است و هم فضایی کاملاً مردانه و متفاوت از کافه‌های فرنگی. نگاه جامعه‌شناختی بوردیو در کنار رویکرد جغرافیایی وستفال راهگشای شناخت بهتر نقش و حضور پررنگ آبخوست قهوه‌خانه در جامعه شهری/روستایی ما، از ورای سفرنامه‌های مسافران نویسنده خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: آبخوست قهوه‌خانه، شرق، کلام، وستفال، بوردیو

1. Email: idadvar@ut.ac.ir

مقدمه

بر در قهوه‌خانه مردی چند راهداری و رهنوردی چند
(ملک‌الشعرا بهار)

هر فرهنگی ویژگی‌های خود را دارد. این ویژگی‌ها زاینده ادبیات، هنر، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی آن فرهنگ می‌شود. فضاهای پویای هر جامعه، آن جایی که زندگی واقعی جریان دارد، هم به نوبه خود از آبخور فرهنگ برآمده از آن شکل گرفته است. در نهایت، تبادلات فرهنگی میان نویسنده مسافر یا مسافر نویسنده و مردم میزبان هم بخشی از زندگی سرزمینی را به سرزمینی دیگر می‌برد؛ اما این که در منزل نو این فضا سازی‌های درونی و برونی زندگی، خوش می‌نشیند یا نه جای بحث دارد. مارکو پولوی ایتالیایی در سده سیزدهم میلادی راهی شرق شد، ناصر خسرو قبادیانی در سده پنجم هجری «سفرهای قبله» را به انجام رساند، و ابن بطوطه مغربی در سده هشتم هجری شاخص‌ترین مسافر زمان خود شد. هر سه مسافر خاطره‌نگاری کردند و سفرنامه‌هایی از خود به یادگار گذاشتند که هنوز تازگی خود را دارد و همچنان قابل ارجاع است. اما به واقع از سده هفدهم میلادی است که مسافرت به شرق، از جمله ایران، رنگ و بوی دیگری به خود گرفت و یکی از نتایج ماندگار آن سفرنامه‌هایی شد که در ثبت لحظه‌ها و زندگی ایام نقش بسزایی داشته و دارد.

در این میان شهر-روستا و ادبیات همیشه رابطه تنگاتنگی با یکدیگر داشته‌اند، زیرا بسیاری از کنش‌های داستان در این فضاها رخ می‌دهد. امروزه برای بسیاری شهرگرد آبخوست (وستفال ۹) خود کتابی است که باید همراه با آبخوست‌هایش خوانده شود: مجموعه‌ای از فضاها که یک فضای کلی را به وجود می‌آورد. برای بارت «شهرهای غربی متحدالمرکز هستند و با حرکت متافیزیکی غرب انطباق دارند، حرکتی که در آن مرکز مکان حقیقت است. مراکز شهرهای ما همواره آکنده‌اند: معنویت (با کلیساها)، قدرت (با اداره‌ها)، پول (با بانک‌ها)، و کلام (با میدان‌های مرکزی و کافه‌ها). رفتن به مرکز به معنای ملاقات با «حقیقت» اجتماعی و شرکت در آکندگی شکوهمند «واقعیت» است» (بارت ۵۵). بنابراین در ساختار کلی شهری-روستایی اروپا مسافر تازه‌وارد با سه فضای اصلی مواجه می‌شود که در مکانی واحد گرد هم آمده‌اند. نخست کلیسا، نهاد باورهای

مسیحیان؛ سپس شهرداری^۱، یا همان نهاد اداری؛ و در نهایت کافه، فضایی برای دور هم بودن، گفت‌وگوها، بحث و جدل‌ها، نوشیدن‌ها، قهر و آشتی‌ها. این سه فضا در میدانگاه روستا-شهر گرد هم آمده‌اند. این نزدیکی بنیادی عناصر شهری چند سده است که در اروپا نهادینه شده است. کلیسا و شهرداری از قرن دوازدهم میلادی موظف به ثبت نام تمام مولید و فوت‌شدگان هستند؛ روندی که به شهروندان کمک می‌کند تا در صورت نیاز بتوانند به شجره‌نامه خود دسترسی داشته باشند. در ایران گسترده‌گی و پراکنده‌گی مساجد و امامزاده‌ها، گواه بر قوت باورها بوده و هست. نهاد اداری، تا گذشته‌ای نه چندان دور غایب بوده و قهوه‌خانه، با تفاوت‌هایی، کارایی ویژه خود را داشته است، زیرا هم مکان است و هم فضا. این همان موضوعی است که وستفال در کتاب *تقدیر جغرافیایی* (۲۰۰۷) خود از آن سخن می‌گوید و به تجزیه و تحلیلی ادبی از مکان‌ها و فضاهای انسانی و ثبت ادبیات در این فضاها می‌پردازد.

بنابراین قهوه‌خانه می‌تواند یک آبخوست شهری باشد، آبخوستی که حضور و نقش آن در جامعه شهری-روستایی ایرانی از دید مسافران نویسنده دور نمانده است و بحث اصلی این مقاله خواهد بود.



امروز وقتی صحبت از قهوه‌خانه می‌شود، همه می‌دانند اشاره به چگونه فضایی است، چون این فضا، با وجود لغزش مختصر کارایی‌اش در طول زمان، در خاطره جمعی ما حضوری جدی دارد. خاطره جمعی تمامی مکان‌ها و رویدادهایی است که در فضای شهری-روستایی اتفاق افتاده و در ذهن مردم ثبت شده است. پیوندهای سنتی، عادت‌ها، باورها و مراسم مذهبی از عوامل مهم شکل‌دهی خاطرات جمعی محسوب می‌شوند. تأکید همه این موارد بر حفظ خاطره شهر است.^۲

قهوه‌خانه یکی از مکان‌های انسان‌ساخت مشرق‌زمین است. فعالیت‌های اجتماعی که در محیط‌های انسان‌ساخت اتفاق می‌افتد همواره برای انسان‌ها خاطراتی به همراه دارند

۱. حتی در روستاهای کوچک هم واژه شهرداری به کار می‌رود.

۲. یادآوری می‌شود که در سیر تحول شهری، بسیاری از روستاها به مرور شهر شده‌اند؛ بنابراین شهر را نمی‌توان مجرد دید.

و قهوه‌خانه هم از این امر مستثنی نیست. اروپاییان زیادی که به شرق سفر داشته‌اند در خاطره‌نگاری‌های خود از قهوه‌خانه گفته‌اند؛ از رنگ‌ها و بوها و بخارهای پراکنده از قلیان در این فضای خیال و واقعیت. شاید به همین دلیل است که کم نیستند اروپاییانی که در پی کشش به اگزوتیسم^۱، مشتاق به داشتن قهوه‌خانه‌هایی به سبک قهوه‌خانه شرقی در شهر غربی خود هستند^۲. اما آنچه نباید از نظر دور بماند این است که فضای ویژه قهوه‌خانه، از تولد آن در جامعه شرقی تا به امروز، همواره سلطه مردانه خود را حفظ کرده است. پی‌یر بوردیو، جامعه‌شناس فرانسوی، در یک سلسله تقابل‌های اسطوره‌ای-آیینی، مرد را فعال و زن را منفعل می‌داند و به همین دلیل «ایجاد اجتماعی مردیت و زینت تفاوت‌های زیستی را به عنوان اصول «طبیعی» جا می‌اندازد و تفسیر می‌کند و هریک از دو جنس با برقراری سلطه استثماری [در رفتارها و عادات روزمره] خصلت‌هایی برای خود می‌یابد» (شویره ۲۸-۲۹). این خود می‌تواند توجیهی باشد بر سلطه مردانه در فضای قهوه‌خانه.

تاریخ می‌گوید که در سده شانزدهم میلادی بیشتر کشورهای خاورمیانه دارای قهوه‌خانه‌های پررونق بوده‌اند و در این میان ایران و عثمانی جایگاهی ویژه داشته‌اند. قهوه‌خانه‌های ایرانی بیشتر به خاطر علاقه دربار صفوی به این محیط رواج یافتند. طعم قهوه به ذائقه آنها خوش آمد و قهوه‌خانه و قهوه‌چی در جامعه حضور پیدا کردند. شاه طهماسب شیفته فضای اجتماعی قهوه‌خانه‌ها شد و به روایتی اولین قهوه‌خانه ایران در قزوین به دستور او به راه افتاد. شاه عباس نیز در ادامه احداث بازارها و مدرسه‌ها و مساجد و شاهکار آن زمان، میدان نقش جهان، قهوه‌خانه‌های اصفهان را توسعه داد که هنوز هم در اطراف بازار قیصریه می‌توان شاهد فعالیت آنها بود (پولاوند، ۱۳۹۰: ۲۹-۳۰). ژرار دو نروال، کتاب سفر به شرق خود را این‌گونه آغاز می‌کند: «نمی‌دانم برای تو خواندن گزارش‌های سفر گردشگری که پاریس را در ماه نوامبر ترک کرده است^۳، جالب باشد یا نه» (۴۱). این کتاب مجموعه‌ای است از واقعیت‌ها و تخیل، تخیلی که

1. Exotisme

۲. به عنوان نمونه قهوه‌خانه مجاور مسجد بزرگ پاریس که بیشتر پاتوق هنرمندان است.

۳. اشاره به فصل پرجنب‌وجوش کاری پاریس دارد.

برای نروال عین واقعیت بود و برای کلود پیشوا^۱، استاد ادبیات تطبیقی، مسجل شدن حقایقی بود که نروال پیش‌احساس آن‌ها را داشت. پی‌یر لوتی هم در کتاب‌های به سوی اصفهان و آزیاده^۲ از شرقی حرف می‌زند که خود محو تماشای آن شده است و از واقعی یا تخیلی بودن آن مطمئن نیست. هر دو نویسنده در آثارشان مظاهری از شرقی را که دیده‌اند، از دیدگاه مسافرِ نویسنده و نویسندهٔ مسافر، به زیبایی به تصویر کشیده‌اند. در این تصاویر فراموش‌نشده‌ی فضاها جایگاه ویژه‌ای دارند. قهوه‌خانه هم یکی از این فضاهاست. نروال از قهوه‌خانه‌ای در قلب بازار بیروت یاد می‌کند، فضایی آکنده از عطر و بوی شرقی که در آن با نوشیدنی‌های خنک معطر از مشتریان پذیرایی می‌شود و مشتریان آن بیشتر نظامیان هستند (۴۰۲). پی‌یر بوردیو با مطالعه‌ای که بر جامعهٔ شرقی الجزایر انجام داده بود به این نتیجه رسید که در جامعهٔ شرقی «هر نظام اجتماعی همانند ماشین عظیم نمادینی کار می‌کند که سلطهٔ مردانه را به عنوان پایهٔ نظام می‌نشاند» (شویره ۲۸). اولین اشاره به این نظام اجتماعی شرقی را می‌توان در همین فضای تعریف‌شدهٔ نروال یافت. محیط قهوه‌خانه با حضور نظامیان محیطی کاملاً مردانه است. نروال در دومین تعریف خود از فضای قهوه‌خانه‌ای در استانبول می‌گوید: قهوه‌خانه‌ای که نزدیک بازار است و فضایی خشن، مردانه، و کارگری دارد. نروال که خاطره‌نویسی می‌کند، خود را بیرون از این محیط می‌بیند؛ او همان «دیگری» است که وارد محیطی «خودی» شده است. نروال برای تماشای یک برنامهٔ نقالی به قهوه‌خانه آمده است و خود را در برابر یک سرمایهٔ فرهنگی می‌بیند، و چون خود را با فرهنگ می‌داند، احساس می‌کند جهان اجتماعی که پیش رو دارد برایش آشناست و رمزگان آن را می‌شناسد (نروال ۹۷). صحبت از نقالی است و فضا فضای کلام است، فضای مردانهٔ کلام. چون هم نقال مرد است و هم شنوندگان او؛ همه ساکت‌اند و سراپاگوش. نقال جوانی است که پس از نوشیدن جرعه‌جرعهٔ فنجانی قهوه باید نقالی را شروع کند و سنجیده و شمرده داستان را نقل کند. او داستان‌سرا نیست، بلکه داستانی مذهبی، حماسی یا عاشقانه را در چهار پردهٔ نیم‌ساعته نقل می‌کند (۶۴۷-۶۴۸). برای شنیدن داستان‌های نقال،

1. Claude Pichois

2. *Aziyadé*

علاوه بر مشتریان قهوه‌خانه، انبوهی از جمعیت هم دم در قهوه‌خانه جمع شده‌اند تا از شنیدن داستان لذت ببرند. خواننده از طرفی شاهد تقسیم ساختاری فضا از نگاه بوردیو است، یعنی «فضاهای عمومی برای مردها و خصوصی، یعنی چهاردیواری، برای زن‌ها» (شویره ۲۸). از طرفی هم این فضا در چارچوب تعریف گفت‌وگو در مفهوم گسترده آن از نظر باختین^۱، یکی از بزرگ‌ترین نظریه‌پردازان معاصر، قرار می‌گیرد: «در این حالت گفت‌وگو نه فقط ارتباط کلامی مستقیم و شفاهی بین دو شخص، بلکه هر گونه ارتباط زبانی به هر شکل ممکن را در بر می‌گیرد» (به نقل از: تودوروف ۹۲). از اینجاست که «هر پاره گفتار روزمره و معمول [نقالی] جابخوش کرده در فرهنگ] نوعی قیاس ضمنی عینی و اجتماعی است و مانند کلمه رمزی عمل می‌کند که تنها آنان که به افق اجتماعی واحدی تعلق دارند، از آن آگاه‌اند» (همان ۸۹).

فضای کلام قهوه‌خانه، فضایی است که سده‌ها در جوامع شرقی، از جمله ایران، بوده و نقشی پررنگ در روابط اجتماعی داشته است. امروز قهوه‌خانه کاربری چایخانه را دارد، اما تا سده گذشته، یعنی رسیدن چای به ایران به توسط کاشف السلطنه و کشت و برداشت و مصرف آن، نوشیدنی قهوه‌خانه، همان قهوه کم‌حجم پررنگی بود که با آن از مشتریان پذیرایی می‌شد. غذای قهوه‌خانه هم بسیار مختصر و ساده بود. قهوه‌خانه‌نشینان، زمانی که هیچ رسانه گروهی وجود نداشت، اوقات فراغت خود را در این فضای گفت‌وگوشنود سپری می‌کردند و تبادل اخبار و بحث درباره مسائل روز و مسائل محل همان‌جا مطرح می‌شد. لوطی‌ها و داش‌ها رجزخوانی‌هایشان را از سکویی به سکوی دیگر قهوه‌خانه فریاد می‌زدند و برای شاهنامه‌خوانی و نقالی، پرده‌خوانی، ترنابازی و کشیدن قلیان جایی بهتر از قهوه‌خانه وجود نداشت. قهوه‌خانه همچنین خوابگاهی بود برای مسافران کم‌بضاعتی که توان اجاره حجره در کاروانسرا را نداشتند، یا مسافرانی همچون ترنس اودانل^۲ آمریکایی، که در سال ۱۹۵۷ به ایران آمد و چهارده سال در شیراز زندگی کرد، و چون در سفری با همراهانش جایی برای استراحت نداشتند، شب را در یکی از قهوه‌خانه‌های سرراهی به صبح رساندند.

1. Mikhail Bakhtin
2. Terence O'Donnell

قهوه‌خانه که زیر یک درخت بود و با نور چراغ زنبوری روشن شده بود، مثل غار به نظر می‌رسید. یک قاب برچینک عجیب از بذرها رنگ‌شده از نعل درگاه قهوه‌خانه به عنوان نظر قربانی آویزان بود. بوی سداب نیز می‌آمد که برای دفع چشم بد دود کرده بودند... در همان لحظه، از داخل قهوه‌خانه پیرمرد متبسمی با عمامه سبز و کت مندرس مخصوص مهمانداران کشتی با دکمه‌های طلایی رقص‌کنان به طرف ما آمد. با خوشرویی استقبال مفصلی کرد. یک بار دیگر احساس کردیم که در سرزمین زندگان هستیم...

پیرمرد تفلان‌کنان رختخواب‌ها و بقیه بار و بنه ما را گرفت و روی هم تلنبار کرد و بعد با شدت به چراغ زنبوری تلنبه زد. روشنایی که بیشتر شد، دیدیم که در چه جایی هستیم. کف قهوه‌خانه خاکی بود و دورتادور دیوار سکوهای از خشت برای پهن کردن رختخواب ساخته شده بود. سقف قهوه‌خانه هم از حصیر و تیرهای سپیدار بود... (اودانل ۸۷)

در چنین فضایی حضور زنان غیرممکن بود. بدین ترتیب قهوه‌خانه که از گذشته‌ها یک قطب اجتماعی بود و بی‌شک محیطی مردانه هم بود و هست، به گونه‌ای بی‌نیاز از دلیل و حجت، به واسطه حضور مردانه و نگاه مردمدارانه در فضای خود بازتاباننده نظمی می‌شود طبیعی و معمولی.

نصراالله فلسفی در جلد دوم کتاب پنج‌جلدی *زندگانی شاه عباس (۱۳۴۲)* در بخش‌هایی از قهوه‌خانه نقل می‌کند. در آثار داستانی بسیاری از نویسندگان ایرانی هم خواننده شاهد تصویر یا تصاویری از قهوه‌خانه است که پرداختن به آن مجال دیگری می‌طلبد.

همان‌گونه که در پیش آمد، سفرنامه‌نویسی یا خاطره‌نگاری مسافر نویسنده حاصل نگاهی است جاخوش‌کرده در یادداشت‌های مسافری بیگانه، که از سده هفدهم میلادی در اروپا رونق گرفت. البته ناصر خسرو قبادیانی بسیار پیشتر از مسافران اروپایی سفرنامه نوشت؛ ابن بطوطه هم همین‌طور. در آن بخش از سفرنامه ناصر خسرو که به ایران مربوط می‌شود، او از مساجد جمعه و کاروانسراهای هر شهر یاد می‌کند، اما اشاره‌ای به قهوه‌خانه ندارد. بنابراین می‌توان فرض گرفت که در آن زمان در ایران هنوز قهوه‌خانه دایر نبوده است. به مرور و از دوران صفویه است که می‌توان اشاره به قهوه‌خانه‌ها را در سفرنامه‌ها شاهد بود. همان‌گونه که نروال اشاره دارد، این مکان گردهمایی اجتماعی برای اروپاییان اهمیت خاصی دارد. البته نباید فراموش کرد که از

دوران صفویه تا اواخر دوره قاجار در ایران اغلب مسافران اروپایی مهمان دربار بودند و کمتر گذارشان به قهوه‌خانه می‌افتاد.

نخستین سفرنامه‌ای که اشاره به قهوه‌خانه و کاربری آن در جامعه ایرانی دارد، سفرنامه پیترو دل‌واله^۱ ایتالیایی است که از ۱۶۱۷ تا ۱۶۲۳، یعنی در زمان شاه عباس در ایران بود. در بخشی از سفرنامه او صحبت از جشن بهاره گل سرخ است و می‌گوید:

... عبارت است از رقص و آوازهای نامأنوس شبانه‌روزی در اماکن عمومی و به خصوص قهوه‌خانه‌ها... جوانانی که حرفه آنها رقص در اماکن عمومی و قهوه‌خانه‌ها و سرگرم کردن مردم با بازی و مسخرگی است، در حالی که عده‌ای آنان را همراهی می‌کنند و طبق‌هایی پر از گل بر سر و شمع فراوان و چراغ و مشعل به دست دارند، با خنده و تفریح به سر و روی مردم گل می‌پاشند و درخواست پول می‌کنند (دل‌واله ۷۲).

به نظر می‌رسد دل‌واله اشاره به مراسم گلاب‌گیری دارد. اما با تأکید بر نظر بوردیو، ما در اینجا با رمزگشایی از یک رمزگان سروکار داریم؛ با چیزی که «امکان می‌دهد میان صداها و معانی توازن ایجاد شود» و «نظامی از هنجارهایی که به رفتارهای زبانی نظم می‌بخشند» (بوردیو ۲۷) به وجود می‌آورد. بنابراین همپا با منطق گفت‌وگویی باختین درمی‌یابیم که «ارتباط کلامی هیچ‌گاه خارج از پیوند آن با موقعیت ملموس و موجود قابل درک و توضیح نیست» (تودوروف ۹۰) یک مسافر بیگانه، با کنجکاوی، شاهد مراسمی است که برای آن واژه «جشن بهاره گل سرخ» را در نظر می‌گیرد، اما بی‌شک این مراسم همراه با تمامی رفتارهای شکل‌دهنده آن برای ایرانی آن زمان قابل درک و معنادار بوده است.

تصویری که دل‌واله در نیمه نخست سده هفدهم میلادی از قهوه‌خانه و فضای حاکم بر آن ارائه می‌دهد حاکی از آن است که قهوه‌خانه فضایی پُرآمدوشد بوده و یکی از کاربری‌های مهم آن، برای زمان خود، برگزاری مراسمی ویژه برای سرگرمی مردم بوده است.

ژان باتیست تاورنیه^۲، فرستاده لویی چهاردهم، پس از دل‌واله و بین سال‌های ۱۶۳۲ تا ۱۶۶۸، چند بار به ایران سفر کرد که حاصل آن، علاوه بر معاملات تجاری، خاطره‌نگاری‌های اوست. او در خاطره‌نگاری‌هایش از «قهوه‌چی باشی» یاد می‌کند. در دوره صفوی و در دربار

1. Pietro Della Valle
2. Jean Baptiste Tavernier

پادشاهان، «قهوه‌چی باشی»ها آبدارخانه دربار را اداره می‌کردند. تاورنیه می‌گوید: «قهوه‌چی باشی کسی است که ناظر بر قهوه و گلاب و عرق‌های دیگری است که ایرانیان می‌نوشتند، مانند عرق بیدمشک که از غنچه‌های درخت بیدمشک می‌گیرند. اما گلاب خیلی خوشگوار است، زیرا مانند گلاب ما از گل خشک تقطیر نمی‌شود» (تاورنیه ۲۴۹). پس این منصبی است که تا آن زمان جایگاه اجتماعی نداشته است. تاورنیه در جای دیگری از سفرنامه خود می‌گوید: «معمولاً اولین چیزی که [ایرانیان] سرفره پذیرایی می‌آورند قلیان و قهوه است» (۳۰۹). سپس تعریف مفصلی از قلیان و نحوه کشیدن آن می‌دهد. از این دوره به بعد است که به جرأت می‌توان گفت قلیان سرمایه‌ای نمادین می‌شود. بورديو در تعریف سرمایه نمادین آورده است: «حاصل بازشناسی مشروعیت موضع کسی است که آن را در اختیار دارد. پس تسلط آن کس به دیگران به دلیل همین مالکیت محرز می‌گردد. پس سرمایه نمادین به نگاه دیگران بستگی پیدا می‌کند» (شویره ۱۰۱). به همین شکل رقابت برای داشتن قلیان طلا یا نقره رقابتی می‌شود برای تأیید موضع بالاتر در اجتماع و محرز کردن مالکیت‌ها. تصاویری از قهوه خوردن و قلیان کشیدن در همین دوران خود گواهی است بر این رقابت‌ها.

ژان شاردن^۱ فرانسوی، که ملقب به تاجر شاه بود، سفرنامه‌ای دوازده جلدی نوشته که حاصل دو اقامت او، بین سال‌های ۱۶۶۴ تا ۱۶۷۰ و ۱۶۷۳ تا ۱۶۷۷، در ایران است. شاردن در شرح قهوه‌خانه آورده است:

قهوه‌خانه جایی است برای وقت گذراندن و قهوه خوردن. قهوه‌خانه فضای بسیار وسیع و باصفایی دارد و از هر جای دیگر شهر بهتر و جالب‌تر است، زیرا هم میعادگاه است و هم جایی است برای وقت‌گذرانی. در شهرهای بزرگ، در وسط این قهوه‌خانه‌ها حوض آبی ساخته‌اند، و دورتادور حوض سکوهایی از سنگ یا چوب را می‌بینید که مردم روی این سکوها نشستند. در این قهوه‌خانه‌ها از اول صبح تا آخر شب به روی همه باز است و هر که وارد می‌شود روی سکویی می‌نشیند و بی‌درنگ برای او قهوه می‌آورند. و در این قهوه‌خانه‌هاست که مردم در کنار هم می‌نشینند و خبرهای روز را برای همدیگر می‌گویند و درباره سیاست و حکومت در کمال آزادی حرف می‌زنند و عده‌ای نیز به بازی شطرنج یا بازی‌های دیگر که منع شرع ندارند، مشغول می‌شوند و در بعضی از ساعت‌ها درویش یا ملا یا شاعری می‌آید و در گوشه‌ای می‌نشیند یا می‌ایستد و موعظه می‌کند یا شعر می‌خواند.

درویش و ملا بیشتر به حاضران درس اخلاق می‌دهند و هر کس سخن خود را می‌گوید و می‌رود... یکی موعظه می‌کند، دیگری داستانی روایت می‌کند، و می‌توان گفت که آزادی در این قهوه‌خانه‌ها از هر جای دنیا بیشتر است. هیچ‌کس دیگری را دست نمی‌اندازد و تحقیر نمی‌کند، بلکه هرکس آزاد است به دلخواه خود به هر که می‌خواهد گوش بسپارد و حتی کسانی که مشغول بازی شطرنج یا بازی‌های دیگری هستند به هیچ‌کس گوش نمی‌دهند. به هر حال هرکس که سخنی می‌گوید، پند و اندرزی می‌دهد یا شعری می‌خواند، کلام خود را با این جمله تمام می‌کند: «هر چه باید بگویم گفتم، و امیدوارم خداوند یار و نگهدار شما باشد!» سپس در کمال تواضع درخواست کمک مادی می‌کند و هرکس هر چه به او بدهد می‌پذیرد و بیش از آن مطالبه نمی‌کند. چون اگر غیر از این بکنند صاحب قهوه‌خانه دیگر به او اجازه ورود نخواهد داد (شاردن ۱۱۵-۱۱۷).

این یکی از کامل‌ترین و زیباترین تصاویر موجود از قهوه‌خانه است که از مسافران نویسنده سده هفدهم به یادگار مانده است. شاردن از نخستین کسانی است که قهوه‌خانه را «فضای کلام» می‌داند، زیرا فهمیده بود که «ارتباط کلامی هیچ‌گاه خارج از پیوند آن با موقعیت ملموس و موجود قابل‌درک و توضیح نیست» (باختین، به نقل از: تودوروف ۹۰). اما دویست سال بعد، و در سده نوزدهم، مقارن با سلطنت ناصرالدین‌شاه، کنت دو گوینو^۱ که مدتی را در ایران همراه با یک هیأت سیاسی فرانسوی گذرانده، توصیف دیگری به دست می‌دهد. او می‌گوید:

کوچه‌های تهران پر از نقال‌های دوره‌گرد است. سابقاً نقال‌ها مثل ترکیه در قهوه‌خانه‌ها مردم را دور خودشان جمع می‌کردند و اما چند سال پیش قهوه‌خانه‌ها به دستور امیرنظام تعطیل شد، چون در آنها صحبت از سیاست می‌شد و با کارهای دولت مخالفت می‌کردند. از آن تاریخ به بعد دیگر قهوه‌خانه‌ها باز نشده‌اند. اما در محل وسیعی نزدیک سبزه‌میدان نوعی انبار با تیر و تخته ساخته‌اند که اطرافش باز است و پیرامون آن سکوهایی احداث شده که دویست تا سیصد نفر می‌توانند روی آن چمباتمه بزنند. در ته انبار یک تختگاه درست کرده‌اند و از صبح تا شب نقالان و شنوندگان این محل را پر می‌کنند (گوینو ۳۲۸).

به نظر می‌رسد اشاره گوینو به تکیه دولت باشد و کاربری آن. اشاره او به تفاوت میان آزادی کلام بیشتر در دوره صفویه و خُسران آن در دوره قاجار نیز جالب توجه است.

در عهد ناصرالدین شاه نوشیدن قهوه و چای، هر دو، در دربار و خانه‌های بسیاری از روحانیان، اعیان و رجال درباری معمول شد. اینان آبدارخانه‌ها یا قهوه‌خانه‌هایی در دربار و خانه‌های خود برپا کرده بودند. در این آبدارخانه‌ها، قهوه‌چیان و قلیان‌چاق‌کنان ماهر با منصب‌های قهوه‌چی، غلام‌قهوه‌چی و قلیان‌دار و قهوه‌چی‌باشی یا آبدارباشی به کار گمارده شده بودند. بهترین تصویر از این نوع قهوه‌خانه را زین‌العابدین مراغه‌ای در خاطره‌نگاری خیالی خود با عنوان *سیاحتنامه ابراهیم‌بیک* آورده است:

یکدفعه دیدم که ده دوازده نفر در دست هر کدام قلیان چپوق به ازدحام و تعجیل تمام که گویی از پشت سر دشمن مهیبی آنان را می‌دواند داخل تالار شدند. در داخل نیز هریک از اینان می‌خواست به دیگری سبقت گیرد به طوری که کمی نمانده بود به همدیگر برخورد بيفتند... در آن اثناء دیدم در قهوه‌خانه قیل و قال است. هی دشنام‌های غلیظ و سخنان نامربوط است که به آهنگ‌های مختلف ردوبدل می‌شود. من از شنیدن این مهملات و سخنان زشت بازاری متعجب گشته از رفیق خود پرسیدم که این چه هنگامه است. گفت باش تا بعد به شما بگویم. پس از اختتام مجلس مهمانی که برگشتیم در راه گفت آن قیل و قال و دشنام‌های سخت که ردوبدل می‌شد در میان نوکران آقایان بود که هرکدام از ایشان می‌خواستند در تقدیم قلیان به آقایان خود بر دیگری سبقت جویند زیرا که قلیان هرکسی را پیش‌تر به مجلس داخل کردند دلیل بلندی مقام و شأن اوست (مراغه‌ای ۲۵۹).

در این تصویر، خواننده بار دیگر در برابر یک **سرمایه نمادین** و «به رسمیت شناختن سرمایه نمادین از جانب شخص زیر سلطه» (شویره ۱۰۲) قرار می‌گیرد. نیکلا بوویه در ۱۹۵۳-۱۹۵۴ در سفری از ژنو به هندوستان از ایران نیز گذشت و خاطرات این سفر شد کتاب *رستم دنیا* که در نوع خود کتابی است ارزشمند و قابل استناد. اشارات بوویه برای خواننده قرن بیست و یکم قابل لمس‌ترین اشارات است. بوویه فضایی را معرفی می‌کند که نه تنها در روستاها و شهرهای کوچک، بلکه در محله‌هایی از کلان‌شهرها هم می‌توان دید:

طرف‌های ظهر گروه‌گروه لرزان وارد چایخانه می‌شدند، طناب مخصوص بلند کردن و جابه‌جا کردن بارها به گردنشان آویزان بود. پشت میزهای چوبی می‌نشستند و زیربانی اشاره‌هایی داشتند حاکی از رضایت. بخار از لباس‌های مندرس‌شان بلند بود. چهره‌ها هیچ نشانی از سن و سال نداشت. آدم یاد قابلمه‌های کهنه سیاه‌شده می‌افتاد که برق خودش را داشت. نرد بازی

می‌کردند و چای را از نعلبکی با یک هورت بلند سر می‌کشیدند... بعضی‌ها پایشان را توی حوضچه آب ولرم می‌گذاشتند تا تاول‌هایشان آرام بگیرد. آنهایی هم که وضعشان روبه‌راه‌تر بود پُک‌های محکم به قلیان می‌زدند و بین دو سرفه شعری زمزمه می‌کردند. شعر، این بزرگ‌ترین موفقیت ایرانیان در هزاره گذشته (بوویه ۱۷۴).

در اینجا بوویه واژه چایخانه را به کار برده و در متن فرانسه هم همین را آورده است. امروز هم واژه قهوه‌خانه بیشتر به کار می‌رود، اما بوویه، نقل به معنا، «چایخانه» را به کار برده است. فضای قهوه‌خانه همان فضای مردانه است. باربرانی خسته از کار سنگین، در قلب زمستانی سرد برای استراحتی کوتاه به قهوه‌خانه آمده‌اند. نوشیدن چای، بازی نرد، پُک به قلیان، و زمزمه شعر مجموعه‌ای فرهنگی است از آنچه برای مخاطب ایرانی قابل‌درک است و از آن گفتن و از آن شنیدن می‌شود «مجموعه‌ای از سخن‌هایی که در خاطره جمعی حفظ شده‌اند و هر گوینده باید موقعیت خود را نسبت به آنها تعیین کند» (تودوروف ۹).

نتیجه

نگاهی کوتاه به حضور قهوه‌خانه در سفرنامه‌ها یا خاطره‌نویسی‌های مسافران نویسنده یا نویسندگان مسافر مجالی شد تا یادآوری‌ای باشد بر نقش یکی از آبخوست‌های مطرح شهری در ایران و شرق، فضایی که با توجه به ساختار جامعه شرقی فضایی مردانه محسوب می‌شود و فضای کلام. تا سال‌هایی نه‌چندان دور قهوه‌خانه، این فضای مردانه، جایی که مردان پس از کار روزانه برای خوردن چای و گپی با هم‌محلله‌ای‌ها دور هم جمع می‌شدند، همچنان رونق گذشته خود را حفظ کرده بود. نقلی و پرده‌خوانی از برنامه‌های سرگرم‌کننده رایج قهوه‌خانه بود. دستفروشان کالای خود را همان‌جا عرضه می‌کردند و کسانی که دنبال کار یا دنبال کارگر بودند همان‌جا پیدایش می‌کردند. اما هنگامی که پای رادیو و پس از آن تلویزیون به قهوه‌خانه‌ها باز شد، نقلی و پرده‌خوانی (که نقاشی قهوه‌خانه‌ای استادانی همانند قوللر آغاسی میراث ارزشمند آن شد) از قهوه‌خانه‌ها رخت بست. نگاه به قهوه‌خانه تغییر کرد و این فضای اجتماعی پرارزش گذشته فضایی شد با ارزشی ازدست‌رفته یا ارزشی کاذب. این در حالی است

که شهرها با تمام عناصر فرهنگی که در آن جمع شده است خاطره جمعی شهروندان را می‌سازند، خاطراتی که در پیوند با اشیا و مکان‌ها و حال و هوایشان شکل گرفته‌اند. خاطراتی که بر مسافران نویسنده اثرگذار بوده‌اند، بی شک بر خوانندگان آنها نیز اثرگذار خواهند بود. هرگونه پرداختن به یادآوری خاطرات جمعی کمک به تداوم آن است و در نتیجه مانع فراموش شدنش.

منابع

- اودانل، ترنس. *باغ سالار جنگ: خاطرات ایران*. ترجمه کمال فهیم. تهران: روزبهان، ۱۳۸۴.
 بارت، رولان. *امپراتوری نشانه‌ها*. ترجمه ناصر فکوهی. تهران: نی، ۱۳۸۴.
 پولواند، محمدرضا. *کافه نادری: تاریخ کافه و کافه‌داری در ایران*. تهران: منوچهری، ۱۳۹۰.
 ———. *طهران قدیم: محکومیت لاله‌زار*. تهران: منوچهری، ۱۳۹۱.
 تاورنیه، ژان باتیست. *سفرنامه*. ترجمه حمید ارباب‌شیرانی. تهران: نیلوفر، ۱۳۸۳.
 تودوروف، تزوتان. *منطق گفتگویی میخائیل باختین*. تهران: مرکز، ۱۳۷۷.
 دلاواله، پیترو. *سفرنامه*. ترجمه شجاع‌الدین شفا. تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۸۴.
 شاردن، ژان. *سفرهای ژان شاردن به ایران*. ترجمه محمد مجلسی. تهران: دنیای نو، ۱۳۸۷.
 شویره، کریستین و اولیویه فونتن. *واژگان بوردیو*. ترجمه مرتضی کتبی. تهران: نی، ۱۳۸۵.
 گوینو، ژوزف آرتور. *سفرنامه*. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران: قطره، ۱۳۸۳.
 مراغهای، زین‌العابدین. *سیاحتنامه ابراهیم‌بیک*. تهران: سپیده، ۱۳۵۷.

- Bourdieu, Pierre. *Ce que parler veut dire*. Paris: Fayard, 1995.
 Bouvier, Nicolas. *L'usage du monde*. Paris: Payot, 2005.
 Loti, Pierre. *Vers Ispahan*. Téhéran: Sahā, 1978.
 Nerval, Gérard de. *Voyage en Orient*. Paris: Folio classique, 2006.
 Westphal, Bertrand. *La géocritique*. Paris: Les Éditions de Minuit, 2007.